

نقش امام علی علیه السلام در پاسداری از دین (۱)

حجت الاسلام والمسلمین حسن عاشوری لنگرودی *

قال رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّمَا مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»^۱.

مقدمه

پیامبر خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در چهل سالگی به رسالت مبعوث شد و با نزول سه آیه آغازین سوره مدثر (يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ * وَرَبِّكَ فَكَبِّرْ) دعوتش را به صورت سری آغاز کرد. در این دوران، ابتدا همسرش حضرت خدیجه، و پسرعمویش حضرت علی علیه السلام به کیش آن حضرت درآمدند. کار تبلیغ پنهانی اسلام حدود سه سال طول کشید.^۲

سپس با نزول آیه «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ»^۳ موظف شد در یک جلسه خویشاوندی، بنی هاشم را آشکارا به آیینش فراخواند؛ پس فرمود: «ای بنی عبدالمطلب، من به

* عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی و پژوهشگر حوزه علمیه قم.

۱. طبرسی، احمد، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۸۰.

۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۶۰.

۳. شعرا، آیه ۲۱۴.

سوی شما به خصوص و سوی همه مردم مبعوث شده‌ام و دعوت مرا دیده‌اید؛ کدامتان با من بیعت می‌کنید که برادر و یار و وارث من باشید؟^۱ در این جلسه تنها امام علی علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آوردند.^۲ پس از آن که آیه «فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ؛ آن چه را دستور داری آشکار کن و از مشرکان روی بگردان»^۳ نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله آشکارا مردم را به اسلام فراخواند و موفقیت‌های فراوانی کسب کرد. آن حضرت، سرانجام بعد از ۲۳ سال تبلیغ دین، رحلت فرمود و از آن پس، مسئولیت آن حضرت بر دوش امام علی علیه السلام بود.

حال جای این پرسش است که امام علی علیه السلام در پاسداری از دین چه نقشی دارد؟ در پاسخ به این پرسش، اجمالاً گفته می‌شود که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله همه مسئولیت‌های آن حضرت - جز دریافت و ابلاغ وحی - بر دوش امام علی علیه السلام قرار داشت.

مسئولیت‌های پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله

پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی پروردگار جهان برای هدایت بشر، چهار مسئولیت بر عهده داشت:

۱. دریافت وحی (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ)؛^۴
۲. ابلاغ وحی (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ)؛^۵
۳. تفسیر وحی یا مرجعیت علمی - دینی (وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ)؛^۶
۴. اجرای وحی یا مرجعیت سیاسی؛ پیامبران وظیفه دارند با به دست گرفتن قدرت سیاسی، در پی اجرای احکام خداوندی برآیند؛ در این باره قرآن می‌فرماید: «يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ»^۷ ای داود! ما تو را نماینده خود در زمین قرار دادیم. پس در میان مردم به حق داوری کن».

۱. طبری، محمد، تاریخ الأمم والملوک، ج ۲، ص ۳۲۱.

۲. شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۷۰.

۳. حجر، آیه ۹۴.

۴. کهف، آیه ۱۱.

۵. جمعه، آیه ۲.

۶. نحل، آیه ۴۴.

۷. ص، آیه ۲۶.

بنابراین امام علی علیه السلام دو مسئولیت سوم و چهارم پیامبر صلی الله علیه و آله را برعهده داشت؛ یعنی تبیین احکام (مرجعیت دینی) و اجرای آن (مرجعیت سیاسی).

الف) مرجعیت دینی (فعالیت‌های علمی و فرهنگی)

این وظیفه فرهنگی بخش‌های گوناگونی دارد؛ از جمله:

۱. تبیین احکام الهی

در دوره ۲۵ ساله‌ای که حضرت امیر علیه السلام در محرومیت سیاسی بود، با این‌که رابطه حسنه با حکومت نداشت، هرگاه مشاهده می‌کرد که در پیکره دین انحرافی رخ داده، وارد میدان می‌شد و قرائت درست از اسلام را به امت عرضه می‌فرمود.

از جمله در روایت آمده است: زن حامله زناکاری را نزد عمر آوردند. عمر به سنگساری اش فرمان داد. علی علیه السلام در برابرش موضع گرفت و فرمود: «إِنْ كَانَ لَكَ سُلْطَانٌ عَلَيْهَا فَلَيْسَ لَكَ سُلْطَانٌ عَلَيَّ مَا فِي بَطْنِهَا فَأَمَرَ بِتَرْكِهَا وَقَالَ لَوْ لَا عَلَيَّ لَهْلَكَ عُمَرُ؛ اگر تو دلیلی برای رجیم زن داری، برای [کشتن] فرزندی که این زن در رحم دارد دلیلی نداری. نباید چنین نابود شود. عمر امر کرد تا آن زن را واگذارند و گفت اگر علی نبود، عمر تباه می‌شد»^۱.

نیز نقل شده است: زنی را نزد عمر آوردند که زایمان کرده بود، در حالی که از مدت قانونی حاملگی اش شش ماه پیش‌تر نگذشته بود عمر دستور داد او را سنگسار کنند؛ چراکه می‌پنداشت وی دامنش را در ارتباط با نامحرم آلوده کرده است. بنابراین گناهکار است و باید مجازات شود. علی علیه السلام از جریان آگاه گردید و او را از این عمل منع کرد. عمر از علت ممانعت پرسید. علی علیه السلام فرمود: خدای متعال دوران بارداری و شیرخوارگی را سی ماه تعیین کرده است: «حَمْلُهُ وَ فِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا»^۲ و در آیه دیگر، مدت شیر دادن را دو سال مقرر فرموده است: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ»^۳. اگر ۲۴ ماه را که زمان شیرخوارگی است، از سی ماه برداریم، شش ماه باقی مانده مدت حمل است. بنابراین اقل حمل، شش ماه است. عمر آن زن را رها کرد و گفت: «لَوْ لَا عَلَيَّ لَهْلَكَ عُمَرُ؛ اگر علی این مشکل را حل نمی‌کرد، عمر به هلاکت می‌رسید»^۴.

۱. دیلمی، حسن، *ارشاد القلوب الی الصواب*، ج ۲، ص ۲۰۷.

۲. احقاف، آیه ۴۶.

۳. بقره، آیه ۲۳۳.

۴. علامه حلی، *کشف الیقین فی فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام*، ص ۶۰.

اعتراف عمر به مرجعیت دینی امام علی علیه السلام و نقش ایشان در حل مشکلات («لَوْلَا عَلِيُّ لَهْلَكَ عُمَرُ»^۱، نیز «لَا بَقِيَتْ لِمُعْضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا أَبُو حَسَنِ، أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ مُعْضَلَةٍ لَيْسَ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ»^۲) مورد اتفاق همگان است.

۲. خدمات حضرت به قرآن

امروزه همه مسلمانان در مورد قرآن اتفاق نظر دارند و این نتیجه خدمات امام علی علیه السلام به قرآن است؛ از جمله:

۱-۲. حفظ و جمع آوری قرآن

حضرت امیر علیه السلام بعد از دفن پیامبر صلی الله علیه و آله قرآن را به صورت منظم، به همان ترتیبی که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده بودند، جمع آوری کرد.^۳

آن حضرت از کودکی در دامان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تربیت شد و اکثر اوقات همراه حضرت بود و معارف دین را از ایشان فرا می گرفت؛ چنان که خود می فرماید:

«برای من منزلتی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که برای هیچ کس نبود. هر روز صبح زود به خانه آن حضرت می رفتم و از پشت در به حضرت سلام می کردم. اگر پیامبر آمادگی نداشت، اعلام می فرمود و من به خانه خود بازمی گشتم؛ وگرنه داخل حجره حضرت می شدم».^۴

۲-۲. تفسیر و تأویل قرآن

حضرت امیر علیه السلام شرح، تفسیر، تأویل و شأن نزول قرآن را از پیامبر صلی الله علیه و آله فرا می گرفت و می نوشت. در این باره حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«وَاللَّهِ مَا نَزَلَتْ آيَةٌ إِلَّا وَقَدْ عَلِمْتُ فِيهَا نَزَلَتْ - وَأَيْنَ نَزَلَتْ وَعَلَى مَنْ نَزَلَتْ...»^۵؛ «قسم به خدا، آیه ای نازل نشد مگر آن که دانستم درباره چه و کجا نازل شده است...».

نیز فرمود: «اگر از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال می کردم، پاسخ می داد و چون سؤال تمام می شد، پیامبر صلی الله علیه و آله ابتدا به سخن می کرد. پس آیه ای در شب یا روز درباره آسمان، زمین، دنیا، آخرت، بهشت،

۱. ابن صباغ مالکی، *فصول المهمة*، ص ۱۸؛ ابن حجر عسقلانی، *تهذيب التهذيب*، ص ۳۳۸؛ ابن اثیر، *اسد الغابة في معرفة الصحابة*، ج ۴، ص ۲۲.

۲. سید بن طاووس، *الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف*، ج ۱، ص ۲۵۵؛ سیوطی، *تاريخ الخلفاء*، ص ۶۶.

۳. مجلسی، *مرآت العقول*، ج ۵، ص ۳۱۹.

۴. نسایی، احمد بن شعيب، *سنن النسائي*، ج ۱، ص ۱۷۸؛ احمد بن حنبل، *مسند احمد*، ج ۱، ص ۸۵، ۱۰۷ و ۸۰.

۵. حاکم حسکانی، *شواهد التنزيل*، ج ۱، ص ۴۰.

مجلس بیستم: نقش امام علی علیه السلام در پاسداری از دین (۱) ■ ۲۲۳

جهنم، دشت، کوه، روشنایی و تاریکی بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل نشد، مگر آن که آن را بر من می خواند و من می نوشتم و پیامبر صلی الله علیه و آله تاویل، تفسیر، ناسخ، منسوخ، محکم، متشابه، خاص و عام آن را به من می آموخت»^۱.

حضرت امیر علیه السلام تفسیر قرآن را که از پیامبر صلی الله علیه و آله فراگرفته بود در زمان حکومتش، در ضمن خطبه هایش برای مردم بیان کرد و تابعین از اهل کوفه این تفاسیر را از آن حضرت شنیدند و بعد برای دیگران روایت کردند. بخشی از تفسیرهایی که شامل بیانات پیامبر صلی الله علیه و آله است، از این طریق بوده است.

۳-۲. تربیت شاگردان و مبلغان قرآنی

امام علی علیه السلام در دوره امامتش شاگردان فراوانی تربیت کرد که هرکدام مفسران و معلمان مشهور قرآن بودند؛ شاگردانی مثل ابن عباس، ابوالاسود دؤلی، کمیل بن زیاد، مالک اشتر، میثم تمّار، حجر بن عدی، ابو عبدالرحمن سلمی، عمار یاسر، ابوذر غفاری، حذیفه بن یمان، حبیب بن مظاهر، رشید هجری، اویس قرنی، جابر بن عبدالله انصاری، ابورافع، علی بن ابی رافع، مقداد بن اسود، زید بن صوحان، صعصعه بن صوحان، و محمد بن ابی بکر.

امام علی علیه السلام با اعزام شاگردانش به مناطق دیگر و آزادی دادن به صحابه در نقل حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله، قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله را به جامعه اسلامی بازگرداند. در نتیجه محدثان فراوانی به گردآوری روایات در کتب حدیثی شیعه و سنی مشغول شدند و کتب اربعه شیعه و صحاح سته اهل سنت تدوین گشت.

در کوفه صحابه و تابعین به نشر اسلام و بیان حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله پرداختند تا این که امام علیه السلام به شهادت رسید و مردم با امام حسن علیه السلام بیعت کردند. کم کم کوفه مرکز تشیع شد؛ به طوری که در اوایل خلافت بنی عباس، حضرت صادق علیه السلام در مسجد کوفه می نشست و برای مردم حدیث می گفت و هزاران نفر برای استفاده از درس حضرت صادق علیه السلام جمع می شدند.

۴-۲. آموزش راهکارهای درست خواندن قرآن

خدمت دیگر حضرت امیر علیه السلام به قرآن، تعلیم علم نحو برای فهم معنای قرآن بود. قواعد زبان عرب تا عصر خلافت امام علی علیه السلام تنظیم نشده بود و کلام عربی بدون اعراب گذاری نوشته می شد. مردم قانون اعراب گذاری را نمی دانستند. هر طفل عرب با آموختن سخن، آن

۱. مجلسی، بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۱۹.

قواعد ساده را به آسانی می‌آموخت؛ به خصوص که فرهنگ عرب قبل از اسلام بسیار بسیط بود و حول یک زندگانی ساده دور می‌زد و غیر از واژگان روزمره، چندان خبری نبود. پس از نزول قرآن، فرهنگ عرب به فرهنگ اسلام با ابعاد گوناگون آن، مانند صفات خداوندی، احوال قیامت، شناخت انبیا، اخلاق و احکام، تبدیل شد. پس از فتوحات مسلمانان و آمیزش آنان با افراد غیرعرب، در زبان عرب آشفتگی پدید آمد؛ به طوری که کودکان عرب به واسطه معاشرت با همسالان غیرعرب، به جای آن که زبان فصیح عربی را از قبیله عرب خود بیاموزند، از کودکان غیرعرب می‌آموختند.

علاوه بر آن که گاهی مادران این اطفال، زنانی بودند که در فتوحات، از اقوام دیگر اسیر شده بودند و این کودکان سخن گفتن را از مادر خود یا خدمتکار غیرعرب می‌آموختند. این امر در لغت عرب آشفتگی ایجاد کرد و باعث شد تا برای زبان عربی چاره‌اندیشی شود؛ چراکه زبان قرآن بود و می‌بایست قرآن به درستی تلاوت می‌شد. به سبب این نیاز بود که امام علی علیه السلام قواعد زبان عربی را تدوین کرد.

ابوالاسود دوئلی می‌گوید: روزی حضرت امیر علیه السلام به من فرمود: در کوفه قرآن را غلط می‌خوانند. می‌خواهم کاری کنم تا زبان عرب از این آشفتگی بیرون آید. حضرت نوشته‌ای به من داد که در آن زیربنای علم نحو را نوشته بود و از تقسیم کلمه به اسم و فعل و حرف و تعریف آنها شروع می‌شد.

سپس به من فرمود: «**انح نحوه**»^۱ به این نحو پیش برو. ابوالاسود می‌گوید: آن را گرفتم و به منزل رفتم و یک دوره قواعد نحو را طبق راهنمایی و طرح حضرت نگاشتم و بعد به حضرت نشان دادم و ایشان اشکالاتش را رفع کرد.

از آنجا که ابوالاسود عالم به ادبیات عرب بود، پس از حضرت امیر علیه السلام نزد والیان، مورد احترام بود. از جمله این والیان، زیاد بن ابیه بود که از سوی معاویه و ولایت عراق را در دست داشت. زیاد، فرزندش عبیدالله را نزد معاویه فرستاد. عبیدالله در درست سخن گفتن به زبان عربی ناتوان بود؛ چراکه مادرش سمیه از غیرعرب بود و حتی پدرش هم تکلم غلط او را تشخیص نداده بود. معاویه که از قبیله قریش بود و قریش از فصیح‌ترین قبایل عرب بود، اشتباه او را تشخیص داد و به زیاد نوشت: به پسرت سخن گفتن به زبان عربی را تعلیم بده.

۱. به دلیل این سخن حضرت، علم اعراب‌گذاری را علم نحو می‌نامند.

زیاد ابوالاسود را احضار کرد و از او خواست قواعد زبان عرب را که حضرت امیر علیه السلام به او آموخته بود، در اختیارش بگذارد. ابوالاسود نپذیرفت. زیاد حيله‌ای به کار برد؛ کسی را واداشت تا در مسیر ابوالاسود قرآن را غلط بخواند. او هم آیه سوم سوره براءت را این طور خواند: «أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولِهِ»؛ یعنی «رَسُولُهُ» را به کسر لام خواند. معنای آیه با تلفظ صحیح این است: «خدا و رسولش از مشرکان بیزارند»؛ اما با تلفظ غلط چنین معنا می‌دهد: «خدا از مشرکان و رسولش بیزار است».

ابوالاسود از شنیدن این تلفظ ناراحت شد و تصمیم گرفت علم نحو را - برای حفظ قرآن - به مردم تعلیم دهد. او قرآن را طبق قواعد نحوی که از حضرت امیر علیه السلام آموخته بود، اعراب‌گذاری کرد و باعث شد که همه، قرآن را صحیح بخوانند.

به این ترتیب با این خدمت حضرت، فهم لغت عرب عصر پیامبر صلی الله علیه و آله برای همه آسان گردید و امروزه میلیون‌ها مسلمان قرآن را آن‌چنان که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد، تلاوت می‌کنند. آری اسلام و قرآن با پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله به مردم رسید و با این خدمت وصی اش تا ابد در بین بشر حفظ شد.

اول کسی که قرآن را جمع‌آوری کرد و نوشت، امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود. اول کسی که قرآن را نقطه‌گذاری کرد، ابوالاسود دوئلی، شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام بود. اول کسی که در فضایل قرآن کتاب نوشت، ابی بن کعب، صحابی معروف و شیعه علی علیه السلام بود. اول کسی که در مجازات قرآن کتاب تألیف کرد، فراء ایرانی و شیعه امام علی علیه السلام بود. اول کسی که در تفسیر قرآن قلم زد، سعید بن جبیر، از علاقه‌مندان به امام علی علیه السلام بود. اول کسی که در علم قرائت، معانی، و توضیح لغات مشکل قرآن کتاب نوشت، ابان بن تغلب، شاگرد باواسطه امام علی علیه السلام بود.^۱

۳. مبارزه با بدعت‌ها

پس از پیامبر صلی الله علیه و آله همان قریشیانی که در مکه دشمنان سرسخت حضرت بودند، در مدینه وارث ایشان شدند و در سقیفه گفتند: چه کسی با ما در سلطنت محمد منازعه می‌کند؟! در حالی که ما از قریشیم و پیامبر صلی الله علیه و آله هم از قریش بود.^۲

۱. سید حسن صدر، تأسیس الشيعة لعلوم الاسلام، ص ۳۱۶-۳۲۲.

۲. طبری، محمد، تاریخ طبری، ج ۲، ص ۴۵۶.

قریش با به دست گرفتن حکومت و تصاحب غنایم جنگی، ثروت فراوانی گرد آوردند و زمین های مدینه را بین خود تقسیم کردند و برای آبادی آن، انصار را که از یاران صدیق پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودند، به کار گماشتند.

آنان که در زمان حیات رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مکه مانع نشر رسالت او بودند، بعد از وی نیز از نشر سنتش جلوگیری کردند و احکام خدا را تغییر دادند.

اقدامات حضرت امیر عَلَيْهِ السَّلَام در برابر این انحرافات

وظیفه امام معصوم است که در برابر بدعت ها واکنش نشان بدهد. امام علی عَلَيْهِ السَّلَام در این زمینه اقدامات ذیل را انجام داد:

۳-۱. مقابله با منع حدیث

اسلام در دو مجموعه قرآن و سنت قرار دارد. برخی گفتند: «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ؛ کتاب خدا ما را کفایت می کند»؛ نیازی به حدیث پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نداریم. حتی برخی، از همان زمان پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای انتشار حدیث پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مانع تراشی می کردند.

نمونه ها:

۱. عبدالله بن عمرو بن عاص می گوید: من هرچه از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می شنیدم، می نوشتم. قریشیان مرا از این کار نهی کردند و گفتند: رسول خدا بشری بیش نیست، در حال خشنودی و خشم سخن می گوید. من دیگر نوشتم. روزی این را برای پیامبر بازگو کردم؛ حضرت فرمود: بنویس! سوگند به آن که جانم در دست او است، از زبانم جز سخن حق چیزی خارج نمی شود.^۱

۲. ابن عباس می گوید: روز پنجشنبه بیماری پیامبر تشدید شد. فرمود: کاغذی بیاورید تا برایتان چیزی بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید. یکی مانع شد و گفت: «وَعِنْدَكُمْ الْقُرْآنُ حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»^۲ نزد شما قرآن است. قرآن ما را کفایت می کند».

۳. ذهبی می نویسد: بعد از رحلت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ابوبکر صحابه را جمع کرد و گفت: شما از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حدیث نقل می کنید و البته در این مورد با یکدیگر اختلاف هایی دارید، بعد از شما

۱. عبدالله بن عبدالرحمن، سنن الدارمی، ج ۱، ص ۱۲۵.

۲. صحیح البخاری، باب مرض النبی و وفاته، ج ۳، ص ۶۲.

مردم به اختلاف‌های بزرگ‌تری خواهند افتاد. بنابراین از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی نقل نکنید. هرکس از شما سؤالی کرد، بگویند بین ما و شما، قرآن است؛ حلال آن را حلال بشمارید و حرامش را حرام بدانید!^۱

۴. عایشه گوید: پدرم پانصد حدیث را در کتابی جمع‌آوری کرده و آن را نزد من به امانت سپرده بود. صبح که شد گفت: دخترم آن احادیث را بیاور؛ سپس آتشی طلبید و نوشته‌ها را سوزاند.^۲

۵. قرظة بن کعب می‌گوید: آن‌گاه که خلیفه دوم ما را برای فرمانروایی عراق فرستاد، گفت: مبادا با نقل احادیث پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مردم را از خواندن قرآن باز بدارید. برای اینها حدیث نگویید. قرظہ می‌گوید: پس از این سخن خلیفه، دیگر من یک حدیث هم نقل نکردم.^۳

۶. زمان خلیفه دوم، مردم نوشته‌هایی داشتند که در آن برای خودشان حدیث جمع‌آوری کرده بودند. روزی خلیفه مردم را قسم داد که این نوشته‌ها را بیاورند. مردم آوردند و سپس همه را به آتش کشیدند.^۴

۷. ابوموسی اشعری می‌گوید: «خلیفه دوم مرا والی بصره کرد و سفارش نمود تنها قرائت قرآن را در میان مردم ترویج کنم».^۵

۸. در زمان عثمان در موسم حج، گروهی دور ابوذر حلقه زدند و از او پرسش می‌کردند و او هم با حدیث نبوی پاسخ می‌داد. در حین صحبت، مردی بالای سرش ایستاد و گفت: مگر تو را از این کار نهی نکرده‌اند؟^۶

در نتیجه این عمل، حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله فراموش و بی‌ارزش شد؛ تا جایی که راوی می‌گوید: سعد وقاص در سفر حج از مدینه به مکه و به هنگام بازگشت از مکه به مدینه، حتی یک حدیث هم از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت نکرد.^۷

۱. شمس‌الدین ذهبی، *تذکره الحفاظ*، ج ۱، ص ۲-۳.

۲. همان، ص ۵.

۳. همان، ص ۷.

۴. ابن سعد، *طبقات الکبری*، ج ۵، ص ۱۸۸؛ خطیب بغدادی، *تقوید العلم*، ص ۵۲.

۵. *تاریخ ابن کثیر*، ج ۸، ص ۱۰۷.

۶. عبدالله بن عبدالرحمن، *سنن الدارمی*، ج ۱، ص ۱۳۶-۱۳۷؛ ابن سعد، *الطبقات الکبری*، ج ۲، ص ۳۵۴؛ *صحیح البخاری*، ج ۱، ص ۱۶۱.

۷. عبدالله بن عبدالرحمن، *سنن الدارمی*، ج ۱، ص ۸۴-۸۵.

کار در شهرهای مسلمانان بدانجا کشیده شد که مردم فقط قرآن می خواندند و صاحبان مصاحف حق نداشتند تفسیر پیامبر ﷺ را بیان کنند.

مردی به نام صبیغ تمیمی، در مراکز استان‌ها راه می افتاد و در زمینه قرآن سؤال می کرد. او به دنبال مسلمانانی بود که در مدینه زندگی کرده و پیامبر اکرم ﷺ را دیده بودند، تا پاسخ پرسش‌های خویش را از آن‌ها بشنود. او به مصر رفت. خبر او به استاندار مصر، عمروعاص رسید. عمروعاص او را به مدینه فرستاد و مطالب را در نامه‌ای برای خلیفه نوشت.

صبیغ وقتی وارد محضر خلیفه شد، قرآن را در دست داشت و بدون توجه به مسائلی که اتفاق افتاده بود، سؤال کرد: ای امیرالمؤمنین! معنای «وَالذَّارِيَاتِ ذُرْوًا» چیست؟ خلیفه پرسید: تو کیستی؟

صبیغ گفت: من بنده خدا، صبیغ هستم.

سپس خلیفه با چوب‌های خوشه خرما آن قدر بر سر او زد که خون‌آلود گشت. پس از آن وی را رها کرد. مدتی گذشت تا زخم‌هایش مداوا شد.

خلیفه بار دیگر او را خواست و همان حادثه تکرار شد. هنگامی که بار سوم او را به محضر خلیفه آوردند، گفت: اگر اراده کشتن مرا داری، یک‌باره بکش و راحتم کن و اگر می‌خواهی مرا مداوا کنی، به خدا قسم شفا یافتم و دیگر سؤال نمی‌کنم.

خلیفه فرمان داد که او را به بصره تبعید کنند و در فرمانی برای ابوموسی اشعری، حاکم بصره، نوشت: کسی با این مرد سخن نگوید و مجالست نکند. کار بر صبیغ سخت شد. ناگزیر روزی نزد ابوموسی آمد و دست به دامن وی گردید. ابوموسی وساطت کرد و مشکلش حل شد.^۱

اگر وضع این چنین ادامه می‌یافت، چیزی از معارف اسلام باقی نمی‌ماند.

در برابر این کار، امام علی علیه السلام در منبر ضمن خطبه‌ای می‌فرماید:

«سَلُونِي، فَوَاللَّهِ لَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا حَدَّثْتُكُمْ بِهِ، وَ سَلُونِي عَنْ كِتَابِ اللَّهِ، فَوَاللَّهِ مَا مِنْ آيَةٍ نَزَلَتْ فِي بَحْرٍ وَلَا بَرٍّ وَلَا سَهْلٍ وَلَا جَبَلٍ وَلَا سَمَاءٍ وَلَا أَرْضٍ وَلَا لَا نَهَارٍ إِلَّا وَأَنَا أَعْلَمُ فِيمَنْ نَزَلَتْ وَفِي أَيِّ شَيْءٍ نَزَلَتْ...»^۲ از من پرسید؛ به خدا سوگند، از

۱. سیوطی، الاتقان، ج ۲، ص ۴.

۲. سید بن طاووس، الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف، ج ۲، ص ۵۰۷.

حوادثی که تا روز قیامت اتفاق می‌افتد از من پرسش نمی‌کنید، مگر این‌که برای شما بازگو خواهم کرد. در مورد قرآن، کتاب خدا از من سؤال کنید؛ پس به خدا سوگند، هیچ آیه‌ای نیست مگر این‌که من می‌دانم در شب نازل شده است یا در روز، در کوه نازل شده است یا در صحرا و...»^۱.

امام علی علیه السلام با محدودیتی که در نشر روایات نبوی، فهم، تفحص و پرسش در آیات قرآن به وجود آمده بود، مبارزه کرد و توانست با همراهی یاران و امامان بعدی، این دو منبع معرفتی اسلام را برای نسل‌های بعدی به‌ارمغان بگذارد.

هجرت آن حضرت به کوفه موجب شد تا بهتر بتواند با محدودیت‌های پیش‌آمده مبارزه کند. بیش از ۱۵۰۰ نفر از صحابه برای جنگ جمل با حضرت امیر علیه السلام به بصره آمده بودند. آنان پس از جنگ، همراه حضرت به کوفه رفتند و در آنجا اقامت گزیدند. حضرت کوفه را مرکز حکومت قرار داد و همه را تشویق کرد تا احادیثی را که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده بودند، برای مردم روایت کنند. روزی امیر مؤمنان در مسجد کوفه، صحابه را سوگند داد که هرکس در حجّة‌الوداع همراه پیامبر بوده و حدیث غدیر را از او شنیده برخیزد و روایت کند. عده‌ای در آنجا برخاستند و خطبه غدیر پیامبر صلی الله علیه و آله را روایت کردند.^۲

به این ترتیب هزاران صحابی در زمان خلافت حضرت علی علیه السلام روایاتی را که در ذهن داشتند، آزادانه روایت کردند. کم‌کم کوفه به صورت دانشگاه اسلامی و مرکز دوستداران و شیعیان حضرت علی علیه السلام درآمد و نور تشیع از کوفه به ایران و جاهای دیگر امتداد یافت.

۲-۳. مبارزه با حجیت سیره خلفا

خلیفه دوم در عرض سنت پیامبر صلی الله علیه و آله دستورهایی صادر کرد و با قدرت حکومت، آن‌ها را به کرسی نشانده که از جمله آن‌ها عمره تمتع، ازدواج موقت و نماز تراویح بود. هم‌چنین با تدبیر خلیفه دوم در اخذ بیعت برای خلیفه بعدی، سیره ابوبکر و عمر به آن اضافه شد؛ به طوری که مسلمانان به احکامی که خلفا در مقابل نصّ قرآن و سنت قطعی پیامبر صلی الله علیه و آله بر حسب اجتهاد خود به آن‌ها عمل کرده بودند، جزء دین به حساب می‌آوردند. حضرت امیر علیه السلام با این بدعت مخالفت کرد و خلافت به شرط عمل به سیره ابوبکر و عمر را نپذیرفت.

۱. ابن حجر عسقلانی، فتح الباری، ج ۸، ص ۴۵۹.

۲. ر.ک: علامه سیدمرتضی عسکری، معالم المدرستین، ج ۱، ص ۴۲۰.

شورای شش نفره تعیین خلافت

عمر هنگام مرگ، شش نفر را برای شورای نصب خلیفه بعد از خود تعیین کرد. آنها عبارت بودند از: علی بن ابی طالب علیه السلام، طلحه بن عبدالله، زبیر بن عوام، عبدالرحمان بن عوف، عثمان بن عفان و سعد ابی وقاص.

در این شورا سعد به نفع عبدالرحمان، طلحه به نفع عثمان، و زبیر به نفع امام علی علیه السلام کنار رفتند. عبدالرحمان که رئیس شورا بود، گفت: من نمی خواهم خلیفه شوم؛ بنابراین یا امام علی علیه السلام خلیفه می شود و یا عثمان.

عبدالرحمان شرطی را برای خلافت قرار داد که می دانست امام علی علیه السلام آن را نمی پذیرد و آن، گنجاندن سنت ابوبکر و عمر در کنار سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن بود.

در شورا عبدالرحمان ابتدا به حضرت علی علیه السلام گفت: دستت را بده تا با تو بیعت کنم، به شرط عمل به قرآن، سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سیره ابوبکر و عمر. حضرت فرمود: قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سیره کسی احتیاج ندارند. من به سیره دو خلیفه انتقاد دارم.

عبدالرحمان دستش را به طرف عثمان برد و همان جمله را تکرار کرد. عثمان پذیرفت. سپس دوباره دستش را به طرف حضرت امیر علیه السلام دراز کرد و آن جمله را تکرار کرد. حضرت نیز سخن اول را تکرار فرمود. دفعه سوم حضرت فرمود: عثمان که قبول کرد؛ چرا معطلی؟! و برخاست که برود. بر آن حضرت بانگ زدند: تو را با شمشیر می کشیم! (خلیفه دوم پنجاه نفر را موظف کرده بود هرکس از بیعت با منتخب شورا امتناع ورزد، گردنش را بزنند.) آن حضرت نیز به اجبار بیعت کرد.^۱

امام علی علیه السلام با نپذیرفتن حکومت به شرط عمل به سیره شیخین، و سپس عمل نکردن به سیره آنها در دوران حکومت خود، سیره خلفا را از حجیت انداخت و نشان داد که تنها قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مدرک احکام الهی هستند، نه سیره خلفا.

۳-۳. مبارزه با بدعت در حج تمتع

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حَجَّة الوداع به فرمان الهی و جوب عمره تمتع را به مسلمانان ابلاغ کرد و مسلمانان عمره تمتع را به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم انجام دادند.

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۶-۱۸؛ علامه سیدمرتضی عسکری، معالم المدرستین، ج ۱، ص ۱۷۳-۱۸۰.

مجلس بیستم: نقش امام علی علیه السلام در پاسداری از دین (۱) ■ ۲۳۱

عمر در زمان خلافتش مسلمانان را از این کار نهی کرد و گفت: عمره تمتع و ازدواج مدت دار در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله جاری بود؛ من از انجام شدن آن‌ها جلوگیری می‌کنم و هرکس آنها را انجام دهد، به شدت مجازات خواهم کرد.^۱

در حکومت ابن‌زبیر، عبدالله بن عباس به مردم دستور می‌داد که عمره تمتع به جا آورند و ابن‌زبیر از این کار نهی می‌کرد.^۲ عبدالله بن عباس در پاسخ گفت: چرا از مادرت نمی‌پرسی! ابن‌زبیر از مادرش سؤال کرد؛ مادرش در پاسخ گفت: ابن‌عباس راست گفته‌است. ما با پیامبر به حج آمدیم و در ابتدا عمره مفرده انجام دادیم. سپس از احرام بیرون آمدیم و از همه محرّمات آزاد شدیم و این ادامه داشت تا هنگام احرام برای حج تمتع.^۳

سرانجام با تلاش امام علی علیه السلام و پیگیری‌های شاگردانش، این انحراف فرهنگی از جامعه رخت بر بست.

۴. مبارزه با تبعیض نژادی

سیاست خلیفه دوم، برتری دادن اعراب بود. پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، مبارزه در سقیفه برای تعیین خلیفه هم با شعار قبیله‌ای همراه بود.

خلیفه دوم به برتری نژاد عرب فرمان می‌داد و آن هم به برتری قوم قریش. در شورای شش نفره منتخب عمر، حتی یک نفر غیرقریشی نبود. او انصار را که آن همه برای اسلام فداکاری کرده بودند، کنار گذاشت. در حالی که اسلام به تساوی انسانی سفارش می‌کند.

به فرمان عمر مرد غیرعرب نمی‌توانست از عرب همسر بگیرد، اما مرد عرب می‌توانست از غیرعرب همسر بگیرد. نیز عرب قریشی می‌توانست از عرب غیرقریشی همسر بگیرد، اما غیرقریشی نمی‌بایست از قریش همسر گیرد.^۴

سیاست امام علی علیه السلام همان سیاست تساوی انسانی بود و آن حضرت پس از قبول حکومت، نظام طبقاتی را در هم شکست و امتیازات نابجا را از بین برد.

۱. ابن‌عبدالبر، الاستدکار، ج ۴، ص ۹۵؛ بلاغی، محمدجواد، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۸۰.

۲. صحیح مسلم، ص ۱۴۵.

۳. مجلسی، زاد المعاد، ج ۱، ص ۲۴۸.

۴. ر.ک: علامه سیدمرتضی عسکری، معالم المدرستین، ج ۲، ص ۳۵۲ - ۳۵۶.

ذکر دو نمونه

۱. روزی دوزن، یکی عرب و دیگری غیرعرب، نزد امام علیه السلام آمدند و کمک خواستند. امام به هر دو یکسان کمک کرد. زن عرب گفت: من عرب هستم و او عجم است! امام فرمود: به خدا سوگند، فرقی بین عرب و غیرعرب نمی بینم.^۱
۲. روزی امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه نشسته بود و ایرانی ها دورش جمع شده بودند. اشعث بن قیس وارد شد. جایی برای خود نزدیک امام ندید. گفت: «یا امیرالمؤمنین! این ایرانی ها بین ما فاصله شده اند!» و میان جمعیت به راه افتاد و به طرف حضرت رفت و ایرانیان را کنار می زد تا خود نزدیک امام علیه السلام بنشیند. امام فریاد زد: «مَنْ يُعَذِّرُنِي مِنْ هَؤُلَاءِ الضَّيَاطِرَةِ؟»^۲؛ من چه کاری با این تن پروران خود محور دارم؟^۳

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، در شرح خطبه ۳۴، باب مناقب علی و ذکر طرف من أخباره فی عدله وزهده .

۲. زرکلی، الاعلام، ج ۱، ص ۳۳۳.

۳. ضیاطره جمع «ضیطار» به معنی تن پرورانی که هیچ سود و زبانی ندارند.